

چالش‌های معادل‌یابی واژه «مجنون» در ترجمه آیات قرآن

کریم بر اساس نظریه معنی در ترجمه

حسن اسماعیل‌زاده*

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۴/۰۶)

چکیده

معادل‌یابی واژگان قرآنی مستلزم ریشه‌یابی دقیق، بررسی سیر تطور آنها و سیاق آیات می‌باشد. واژه «مجنون» در قرآن کریم، ۷ بار خطاب به پیامبر اکرم (ص)، ۲ بار خطاب به حضرت موسی (ع)، ۱ بار خطاب به حضرت نوح (ع) و ۱ بار به صورت عام نازل شده است. بر اساس نظریه معنی در ترجمه، هر کلمه‌ای که در بافت کلام قرار می‌گیرد، معنی خود را بر کلمات قبل و بعد از خود بنا می‌کند و خود نیز به نوعی تعیین‌کننده معنای کلمات نزدیک به خود است. واژه «مجنون» در قرآن با واژه‌هایی چون «کاهن»، «ساحر»، «معلم» و «شاعر» آمده است. با یک نگاه اجمالی به این کلمات و جایگاه رفیع آنها نزد عرب جاهلی، روشن می‌شود که واژه «مجنون» نیز از جایگاه مشابهی برخوردار بوده است. در این پژوهش، با مراجعه به آیات مورد نظر و نیز تفسیر و ترجمه آنها و تحلیل عناصر تعیین‌کننده مفاهیم آیات، در پی تبیین زوایای مغفول از دید اغلب مترجمان قرآن به زبان فارسی هستیم که به صورت یکنواخت، تمام این واژه‌ها را «دیوانه» ترجمه کرده‌اند. در نتیجه این بحث مشخص شد واژه «مجنون» که خطاب به پیامبر (ص) نازل شده، با توجه به مقبولیت ایشان در جامعه قبل از بعثت و اعتقادات آنان در مورد شاعر، نمی‌تواند به معنای «دیوانه» باشد و «جن‌زده» یا خود لفظ «مجنون» که هر دو کلمه نوعی ارتباط با جن را به ذهن مخاطب متبادر می‌کنند، همراه با شرح و توضیح، مناسب‌ترین معادل برای واژه «مجنون» در این آیات است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، پیامبر (ص)، ترجمه، مجنون، نظریه معنی.

مقدمه

هنگامی که محمد^(ص) در میان عرب به پیامبری مبعوث شد، آنان در سطح عالی بیان، فصاحت و بلاغت قرار داشتند، به گونه‌ای که نوادگان آنان در دوره‌های اموی، عباسی، اندلس و ممالیک نتوانستند به آن سطح برسند. از این رو، معجزه پیامبر اسلام^(ص) از نوع بیانی و از جنس توانمندی و استعداد بلاغی و بیانی آنان بود (ر.ک؛ خالدی، ۲۰۰۸: ۷۱). همه اهل فصاحت و بلاغت در زمان نزول قرآن به این امر اذعان داشتند که قرآن کلامی غیربشری است و کسی یارای مقابله و معارضه با آن را ندارد. از جمله این سخنوران عتبه بن ربیعہ بود که وقتی صدای تلاوت آیات قرآن را شنید، به نزد قریش رفت و «گفت: به خدا قسم! سخنی شنیدم که هرگز مانند آن را نشنیده بودم. به خدا قسم! آن نه شعر است و نه سحر است و نه پیشگویی. به خدا قسم! با این سخن که از او شنیدم، خبر مهمی در راه است» (رضا، ۲۰۰۲: ۴۷۰). یکی دیگر از این سخنوران، ولید بن مغیره است که وقتی قرآن بر او خوانده شد، در ستایش قرآن چنین گفت: «به خدا قسم! این سخن دارای حلاوت و شیرینی است و زیبایی و طراوت دارد. برتری می‌یابد و چیزی بر او برتر نمی‌شود» (یاسوف، ۱۳۸۸: ۹۰). زمخشری می‌گوید: «وقتی قریش آیات قرآن را شنیدند، نتوانستند حسادت خود را نسبت به آنچه بر پیامبر^(ص) نازل شده بود، پنهان کنند و در کار او متحیر و سرگردان شده بودند» (زمخشری، ۲۰۰۶: ج ۴: ۴۵۱). در این پژوهش، به شیوه توصیفی به تحلیل آیات مربوطه بر اساس نظریه معنی در ترجمه و سیاق آیات و انواع آن پرداخته شده است. در لابه‌لای این بحث، به نقد و بررسی ترجمه‌های فارسی قرآن کریم و معادل انتخابی آنها برای واژه «مجنون» پرداخته شده است و در نهایت و در ضمن نتایج بحث، معادل مناسب با سیاق آیات برای واژه مذکور ارائه گردیده است. در ترجمه اولیة آیات قرآنی، از ترجمه محمد مهدی فولادوند استفاده شده است. بررسی و تدقیق در واژگان قرآنی با توجه به بافت آیات و انواع شناختی، لغوی و لفظی آنها تأثیر ویژه‌ای در فهم آنها می‌گذارد و خواننده را به مطالعه و نگاه عمیق‌تر به آیات سوق می‌دهد و این امر میزان اهمیت و ضرورت این پژوهش و پژوهش‌های مشابه را روشن می‌نماید.

۱- پرسش‌های پژوهش

- ۱- علت دفاع قاطع و چندین مرتبه قرآن از پیامبر اسلام^(ص) در برابر اتهام شاعری مشرکان به او چیست؟
- ۲- آیا ارتباط شاعر با جن در باور عرب جاهلی باعث شده که آنان وی را مجنون بنامند؟
- ۳- آیا واژه مجنون برای هر یک از انبیای الهی که به کار رفته است، به یک شکل و به صورت «دیوانه» ترجمه می‌شود؟
- ۴- آیا پیامبر گرامی اسلام^(ص) در دوران قبل و بعد از مبعوث شدن، عمل یا رفتاری انجام داده بود که از نظر کفار قریش مستحق نسبت «مجنون» به معنای «دیوانه» باشد؟

۲- فرضیه‌های پژوهش

- ۱- مشرکان عرب ابتدا ادعا کردند که منبع کلام وحی، خارج از ذات محمدی است و شخص دیگری به او قرآن آموخته است: ﴿وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ﴾ (الدخان/ ۱۴) و بدین ترتیب، قصد داشتند جنبه وحیانی آیات قرآن را زیر سؤال ببرند.
- ۲- آنان پیامبر^(ص) را همچون یکی از شاعران خود می‌پنداشتند که سخنانش را از یک جن الهام می‌گیرد.
- ۳- برخورد تند و منفی قرآن کریم در ابتدا نسبت به شعر و شاعری، پاسخی به این اتهام‌های مشرکان علیه پیامبر^(ص) بود.
- ۴- با توجه به سابقه رفتاری و عملی پیامبر اسلام^(ص) در میان قریش، این واژه نمی‌تواند به معنای «دیوانه» و «عقل‌پریش» باشد، بلکه منظور آنان، در ارتباط بودن او با عالم جن است.

۲- پیشینه پژوهش

از میان تفاسیر مشهور، تفسیر مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، اثر ارزشمند طبرسی، بیش از دیگر تفاسیر به واژگان قرآنی و شأن نزول آیات مربوطه و معناشناسی آنها پرداخته است که فتحیه فتاحی‌زاده و فاطمه نظری در مقاله‌ای با عنوان «معناشناسی الفاظ قرآن در تفسیر مجمع‌البیان» این بحث از تفسیر نامبرده را به صورت مبسوط بررسی کرده‌اند، اما در این اثر به چگونگی برگردان و ترجمه فارسی آن و بحث معادل‌یابی الفاظ قرآنی اشاره‌ای نشده است. تفسیر فارسی حجة‌التفاسیر و بلاغ‌الاکسیر، اثر عبدالحجت بلاغی که از تفاسیر قرن چهاردهم است، به شیوه‌ای کاملاً متفاوت از دیگر تفاسیر و ترجمه‌های قرآن کریم، واژه‌ مجنون را ترجمه و تفسیر کرده است و تنها اثری است که به طور مشخص این واژه را با عبارت‌هایی چون «از پری الهام گرفته»، «جن یار و مددکار او است» و «با جن پیوسته است»، ترجمه و تفسیر کرده است، اما روش کار او به گونه‌ای است که نقد ترجمه‌های فارسی قرآن را در بر نمی‌گیرد، بلکه بیشتر جنبه تفسیری و تحلیلی دارد.

اثر ارزشمند دیگری که به معناشناسی واژه‌ مجنون با توجه به فرهنگ و اعتقادات عصر نزول قرآن و علل انتساب آن به پیامبر^(ص) به صورت دقیق و عمیق پرداخته است، کتاب خدا و انسان در قرآن از توشیهیکو ایزوتسو ژاپنی است. مقاله‌ای با عنوان «پیامبر شاعر نیست» از سید حیدر علوی‌نژاد در سال ۱۳۸۲ شمسی در مجله پژوهش‌های قرآنی به چاپ رسیده است که به علل انتساب لقب شاعر به پیامبر^(ص) و دفاع قرآن درباره اتهام شاعری به ایشان و ارتباط شاعر با جن در فرهنگ و باور عرب جاهلی و زیر سؤال بردن جنبه وحیانی قرآن پرداخته است. اما مسئله‌ای که پژوهش پیش رو را از همه منابع مذکور متمایز می‌کند، لحاظ کردن این مباحث در ترجمه فارسی آیات و معادل‌یابی دقیق واژه «مجنون» است که واژه اخیر را با توجه به سیاق فرهنگی، تاریخی و اجتماعی بررسی کرده است و به کمک نظریه معنی در ترجمه و ارزش حضوری واژگان در آیات، آن را به چالش کشیده است و در نهایت، معادل مناسب‌تری را پیشنهاد کرده است.

۴- نظریه معنی در ترجمه

نظریه معنی که به عنوان نظریه تأویلی نیز مطرح است، در دهه هفتاد قرن بیستم از سوی دانیکا سیلیسکوویچ (Danica Seleskovitch) از بنیانگذاران مدرسه عالی ترجمه شفاهی و کتبی در پاریس (ESIT; École Supérieure d'Interprètes et de Traducteurs)، رسمیت یافت و با تحول اساسی که به خود دید، طرفداران زیادی را در زمینه علم ترجمه پیدا کرد. بر اساس این نظریه، ترجمه عبارت است از فهم متن، آزادسازی معنای آن از لابه‌لای پوشش الفاظ و بازگویی آن معنی به زبان مقصد. در این نظریه، لغت فقط یک ابزار برای انتقال معناست (ر.ک؛ لودریر، ۲۰۰۹م: ۷). مترجم باید کلمه را در قالب جمله و جمله را در قالب کلام ببیند و مأموریت مترجم، ترجمه لغت نیست، بلکه ترجمه یک پیام است که اگر اینگونه عمل کند، دیگر با مشکلی همچون پیچیدگی متن، تناقض، تعدد معانی یا اشتراک لفظی مواجه نخواهد شد. البته اگر چنین عمل نکند و الفاظ را جدا از متن و به تنهایی ترجمه کند، معانی که ارائه می‌کند، معانی فرضی و احتمالی خواهد بود، چون تعدد معانی جزء طبیعت کلمه است (ر.ک؛ همان). در این نظریه، معلومات غیرزبانی و سیاق کلام نقش تعیین‌کننده‌ای در رسیدن به پیام یا مفهوم کلام دارند.

۵) سیاق (بافت: Context)

سیاق یا بافت کلام که در نظریه مذکور تعیین‌کننده است، عبارت است از شرایطی که بر فضای متن احاطه دارند. این شرایط ممکن است شرایط نزدیک به متن باشند؛ همان شرایطی که در آن خطاب یا کلام ارائه شده است و یا ممکن است شرایط دور از متن باشند؛ همانند مناسبت تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و ... که متن در آن روشن و قابل فهم می‌گردد (ر.ک؛ همان: ۲۶۰).

۵-۱) سیاق لفظی (Verbal Context)

سیاق لفظی نیز یک عنصر مهم در ترجمه دقیق می‌باشد و عبارت است از محیط لغوی کلمات داخل متن که با توجه به کلمات قبل و بعد، یک کلمه را از حالت چندمعنایی خارج و

معنای دقیق آن را مشخص می‌کند. سیاق لفظی بیشتر معنای فرضی را از کلمه دور می‌کند. در یک ارتباط کلامی، معنی از تسلسل کلمات و جملات شکل می‌گیرد و هر کلمه و جمله‌ای معنای خود را به کلمه و جمله دیگر می‌افزاید و همزمان از آن منتفع می‌شود. لفظ ماده اولیة یک گفتار یا یک پیام است، در حالی که معنی، مضمون و هدف آن پیام است، اما معنی به طور کامل در ساختار ترکیب لغوی، یعنی فقط بر اساس رابطه دالّ و مدلول شکل نمی‌گیرد، بلکه چهارچوب زبانی دلالت یک کلام یا یک ترکیب را معین می‌کند و چهارچوب اجتماعی و فرهنگی خاصّ است که یک پیش‌زمینه ذهنی ایجاد می‌کند تا بین فرستنده و گیرنده کلام مشترک باشد و یک معنا در بین آنان ردّ و بدل شود (ر.ک؛ الشّیدی، ۲۰۱۱م: ۹).

۵-۲) سیاق شناختی (Cognitive Context)

خواندن یک متن، یک شناخت مربوط به متن را به شناخت موجود در حافظه شناختی ما می‌افزاید. این شناخت به دور از قید و بند الفاظ است و همیشه به صورت غیرلفظی در ذهن انسان موجود است و مترجم را در فهم متن کمک می‌کند (ر.ک؛ همان: ۲۶۱). مترجمی که نسبت به محیط اجتماعی، فرهنگی، ادبی و سیاسی عصر نزول آیات و جایگاه شعر و شاعری و باور و عقیده مردمان آن دوران، اطلاعات کافی و وافی داشته باشد، قطعاً در ترجمه هر واژه‌ای از قرآن، از جمله واژه مجنون، از این معلومات و دانش غیرزبانی خود بهره خواهد گرفت و ترجمه‌ای درخور آن شرایط ارائه خواهد نمود.

۵-۳) سیاق معنایی - لغوی (Lexical Semantic Structure)

هر واژه، عبارت، جمله‌واره و جمله، دارای معنا و پیامی است. معنای لغوی هر واژه یا عبارت را ساختار لغوی آن واژه یا ... می‌نامیم، ولی معنا یا محتوا و یا پیامی که حاصل لغت یا لغات باشد، ساختار معنایی یا محتوایی آن لغت یا مجموعه لغات نامیده می‌شود و بسیاری از مترجمان به دلیل تقید به ساختارهای نحوی و صرفی و لغوی زبان مبدأ، گاهی از ساختار معنایی واژگان، عبارات و جمله‌ها غافل می‌مانند (ر.ک؛ قلیزاده، ۱۳۸۰: ۱۲). برخی از صاحب‌نظران دلالت الفاظ قرآنی را به دو دسته تقسیم می‌کنند: ۱- دلالت الفاظ به هنگام نزول

قرآن. ۲- دلالت کاربردی الفاظ در خود قرآن (ر.ک؛ ناصف، بی تا: ۹۹). البته بخشی از دشواری ترجمه قرآن کریم مربوط به کلمات و مصطلحات خاص زبان عربی و محیط و خاستگاه قرآن و وحی یعنی شبه جزیره عربستان است. اصطلاحات و کلماتی که خاص تمدن و فرهنگ عربی آن دوران است و شاید نتوان نظیر آنها را در فرهنگ زبان مقصد یافت. در این صورت، لازم است در حاشیه صفحه بر اساس تفسیر و شرح مفسران توضیحاتی در مورد آن کلمه یا اصطلاح داده شود (ر.ک؛ العزب، ۲۰۰۶م: ۴۷).

سیاق متن روح تازه‌ای در کلمه می‌دمد، به طوری که متضمن معنایی مطابق و هماهنگ با کلمات مجاور خود، می‌شود و فرث این هم‌آیی واژه‌ها را با عنوان «همنشینی» مطرح می‌سازد (ر.ک؛ پالم، ۱۳۶۶: ۱۶۱) و این همان سیاقی است که آن را «ارزش حضوری» نیز نامیده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به کلمه «خمر» در آیه ۱۶ سوره مبارکه محمد^(ص) اشاره کرد که می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى...﴾ (محمد/ ۱۶). کلمه «خمر» در سایر آیات متصف به معنای منفی و مذموم است، اما در این آیه که در جوار عبارت های «ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ»، «أَنْهَارٌ مِّنْ لَّبَنٍ»، «لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ» و «عَسَلٍ مُّصَفًّى» قرار گرفته است، معنای مثبت مطلوب و ارزشمند به خود گرفته است و قطعاً با وجود اشتراک لفظی که این کلمه با «خمر: نوشیدنی مسکر» و «ام‌الخبائث» دارد، معنای متفاوت و متغایر با آن دارد (ر.ک؛ محمد، ۲۰۰۷ م: ۲۰۲ و ۲۰۳). رابطه میان یک واژه و واژه‌های دیگر در یک جمله که اصطلاحاً «رابطه هم‌آیی» گفته می‌شود، به صورت توانایی یک واژه در پیش‌بینی احتمال وقوع واژه دیگر تعریف می‌شود (ر.ک؛ پهلوان‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۷).

سیاقی که آیه در آن قرار می‌گیرد، ویژگی معنایی خاصی دارد که الفاظ بر اساس آن سیاق، معنای دقیق خود را می‌یابند. این امر در قرآن به وفور دیده می‌شود، چه بسا یک لفظ واحد در دو آیه متفاوت با توجه به سیاق آن آیات، معنای متفاوت به خود می‌گیرند (ر.ک؛ سامرائی، ۲۰۰۶م: ۲۳۷). فیرث معتقد است که زبان تنها در جایگاه سیاق ارزشمند است (ر.ک؛ العبد، ۱۳۹۱: ۳۵). بنابراین، متن قرآن ذاتاً یک محصول فرهنگی است؛ یعنی این متن از جامعه خود،

فرهنگ خود و نخستین گیرنده آن یعنی پیامبر^(ص) جدا نیست. سیاق فرهنگی شامل اعتقادات و باورهای مشترک افراد یک محیط زبانی و معارف و معلومات تاریخی و افکار و عقاید شایع میان آنان می‌باشد که به فهم عبارت‌هایی در آن زبان کمک می‌کند؛ از جمله عبارت «مehزول الفصیل» که با توجه به معلوماتی از حیات اجتماعی و معلومات تاریخی و فرهنگی عرب می‌توان فهم درستی از آن داشت (ر.ک؛ محمد یونس، ۲۰۰۷م: ۱۶۱). «مehزول» به معنای «لاغر» و «فصیل» به معنای «بچه‌شتری» است که از شیر گرفته باشند، اما این برای درک پیام اصلی عبارت کافی نیست، بلکه اطلاع از رسم عرب در گرفتن بچه‌شتر از شیر مادر زودتر از موعد همیشگی برای پروراندن شتر شیرده و مادر برای سر بردن و بذل و بخشش کمک می‌کند تا ما از این عبارت، مفهوم بخشندگی و دست‌ودل‌بازی را دریافت کنیم. نیومارک برای نقل عناصر فرهنگی و ایدئولوژیک از زبان اصلی به زبان مقصد، دوازده تکنیک پیشنهاد می‌کند که یکی از مهم‌ترین آنها شرح و تحلیل آن عبارت یا واژه فرهنگی و آیینی در خلال ترجمه است (ر.ک؛ أمبارو، ۲۰۰۷م: ۸۰۰). گاهی کلمات و عبارت‌هایی که مربوط به فرهنگ یک جامعه و محیط خاص است، چنان متفاوت از فرهنگ و زبان مقصد است که برای نقل آنها احتیاج به یک معجم تخصصی داریم؛ به عنوان مثال، گاوبازی در فرهنگ اسپانیایی و صحرا و شعر در فرهنگ عربی و... نیاز به تحلیل و برگردان خاصی دارد.

۶- واژه مجنون

واژه مجنون از ماده جَنَّ (ج ن ن) به معنای پوشاندن و مستور نمودن است: «جَنَن؛ جَنَّ الشَّيْءَ يَجْنُهُ جَنًّا سَتْرَهُ؛ آن را پوشاند؛ وَجَنَّ الْمَيِّتَ جَنًّا وَأَجْنَهُ سَتْرَهُ: میت را در قبر گذاشت؛ جُنُونُ اللَّيْلِ أَى مَا سَتَرَ مِنْ ظُلْمَتِهِ: ظلمت شب که همه چیز را می‌پوشاند. وَبِهِ سُمِّيَ الْجِنُّ لِاسْتِتَارِهِمْ وَاحْتِفَائِهِمْ عَنِ الْأَبْصَارِ: «جن»، بدین نام نامیده شد، چون از دیدگان پنهان است؛ وَقِيلَ أَيْضاً إِنَّ إِبْلِيسَ مِنَ الْجِنِّ بِمَنْزِلَةِ آدَمَ مِنَ الْإِنْسِ: ابلیس در میان جن به منزله آدم^(ع) در میان بشر است» (ابن منظور، بی تا، ج ۱۳: ۹۲). این واژه ۱۱ بار و مشتقات آن ۲۰۱ مرتبه در ۷۰ سوره و ۱۹۶ آیه از قرآن آمده است و لغت‌شناسان مشهور از جمله خلیل بن احمد، ابن فارس، راغب اصفهانی و ابن منظور معنای مذکور را تائید می‌کنند (ر.ک؛ همایی، ۱۳۸۳:

۱۲۳). راغب در ذیل آیه ۱۴ سوره مبارکه دخان می‌گوید: «مَجْنُونٌ أَيْ ضَامَةٌ مِّنْ يَعْلَمُهُ مِّنَ الْجِنِّ: ضم شدن جن به کسی برای تعلیم دادن او، و برای فعل «جُنَّ فُلَانٌ» می‌گوید: قیل: أَصَابَهُ الْجِنُّ: جن‌زده شده است» (راغب اصفهانی، ۴۲۷ ق: ۲۰۵).

۷- علّت انتساب واژه مجنون به معنای عقل‌پریش به حضرت نوح^(ع)

خداوند در آیه ۹ سوره مبارکه قمر می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾ (القمر / ۹). یعنی؛ «پیش از آنان، قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغ‌زن خواندند و گفتند: دیوانه‌ای است و بسی آزار کشید». نوح^(ع) که از جانب پروردگارش مأمور هدایت قوم خود شده بود، در روز عید بُت‌پرستی نزد آنان آمد و آنان را از عبادت بُت‌ها منع و به طاعت و هدایت خداوند متعال فراخواند. پادشاه قوم که درمشیل نام داشت، نوح را فراخواند و به او گفت: تو حرف‌هایی را بر زبان می‌آوری که برای ما ناآشنا و نامفهوم است. گمان نمی‌کنیم تو عاقل باشی. اگر دیوانه شده‌ای، تو را مداوا می‌کنیم و اگر نیاز و حاجتی داری، برآورده می‌کنیم! نوح پاسخ داد: ای مردم! من نه دیوانه‌ام و نه حاجتی دارم» (نویری، ۲۰۰۴ م، ج ۱۳: ۴۲). در جایی دیگر، خطاب به نوح^(ع) می‌گویند: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جَنَّةٌ قَتَرَبْصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ﴾ (المؤمنون / ۲۵). یعنی؛ «او فقط مردی است که به نوعی جنون مبتلاست. پس مدتی درباره او صبر کنید و هنگامی که نوح^(ع) به امر خداوند متعال مشغول ساختن کشتی بود، رهگذران او را به سخره می‌گرفتند؛ ﴿وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ﴾ (هود / ۳۸). یعنی؛ «و هر زمانی گروهی از اشراف قوم او که بر او می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند»، به طوری که «وقتی حضرت نوح^(ع) مشغول ساختن کشتی شد، یکی می‌گفت: پیامبری او نگرفت، دست به نجاری زد! دیگری می‌گفت: در وسط خشکی کشتی می‌سازد، دریا را از کجا می‌آورد؟» (قرائتی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۵۶).

۸- علّت انتساب واژه مجنون به معنای عقل‌پریش به حضرت موسی (ع)

از ۱۱ موردی که واژه مجنون در قرآن کریم آمده است، در دو مورد از طرف قوم حضرت موسی (ع)، خطاب به وی است. مورد نخست در سوره ذاریات است که می‌فرماید: ﴿وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ (الذاریات/ ۳۸-۳۹)؛ یعنی؛ «و در (زندگی) موسی نیز (نشانه و درس عبرتی بود)، هنگامی که او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون فرستادیم، اما او با ارکان (دولت) خود از وی روی برتافت و گفت: این مرد یا ساحر یا مجنون است». در آیه ۲۷ سوره شعراء می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ﴾؛ یعنی؛ «(فرعون) گفت: پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، مسلماً دیوانه است». البته ابتدا به تمسخر صفت رسول (الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ) و پس از آن، صفت مجنون به او داد (ر.ک؛ صابونی، ۲۰۰۲، ج ۲: ۳۴۳). علّت انتساب صفت مجنون در این آیه به حضرت موسی (ع) آن است که وقتی فرعون از او پرسید: پروردگار جهانیان چیست؟ گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در میان آن دوست، اگر اهل یقین باشید. فرعون به کسانی که پیرامونش بودند، گفت: آیا نمی‌شنوید؟ موسی دوباره گفت: پروردگار شما و پروردگار پیشینیان شما. بنابراین، فرعون بعد از این پرسش و پاسخ‌ها به مردم گفت: این مرد دیوانه است، چون من از ذات و ماهیت خدا می‌پرسم، اما او از یکتایی و قدرت و تدبیر شگفت‌انگیزش پاسخ می‌دهد» (طبرسی، ۲۰۰۶، ج ۷: ۲۳۸).

۹- علّت انتساب واژه مجنون به حضرت محمد (ص)

مشرکان عرب ابتدا ادعا کردند شخصی همچون محمد که توان خواندن و نوشتن ندارد، نمی‌تواند چنین آیات و عبارات‌هایی شیوا و بلیغ از نزد خود بگوید، بلکه کسی دیگر اینها را به او آموخته است: ﴿وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ﴾ (الدخان/ ۱۴)؛ یعنی؛ «او تعلیم‌یافته‌ای دیوانه است». از آنجا که آنان خود امی و جاهل بودند، جرأت نکردند بگویند یکی از ما معلّم محمد است. بنابراین، به دنبال یک معلّم بزرگ و عالم گشتند. ابتدا گفتند: معلّم محمد یک غلام رومی اعجمی نصرانی است که در مکه مشغول آهنگری است، چون همیشه سرگرم مطالعه و کتابت بود. قرآن در ردّ این ادعای واهی چنین پاسخ داد: ﴿...لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ

وَهَذَا لِسَانَ عَرَبِيٍّ مُّبِينٌ ﴿التحل/ ۱۰۳﴾. کسی که شما ادعا دارید معلّم محمّد (ص) است، فردی غیرعرب و غیرفصیح است، در حالی که این قرآن به زبان عربی شیوا نازل شده است. آنان با این پاسخ، ادعای خود را کنار نهادند. برخی دیگر گفتند معلّم او یک راهب به نام بحیرا از پیروان آریوس^۷ در توحید بود و عده‌ای نیز مدعی شدند آن معلّم، ورقه بن نوفل پسرعموی بانو خدیجه است که از افراد آگاه نسبت به آیین مسیحیت بود. «این ادعاهای آنان نیز غیرمنطقی و بی‌اساس بود، چراکه پیامبر (ص) فقط یک بار در سنّ ۹ سالگی بحیرا را دیده بود و یک بار ملاقات کردن هرگز نمی‌تواند مجال مناسبی برای القای مفاهیم عمیق آیات قرآنی از سوی یکی از آنان بر پیامبر (ص) باشد» (صالح، ۱۳۸۵: ۳۴).

پس از اینکه چنین اتهام‌ها و نسبت‌هایی چندان مورد قبول واقع نشد، در ادامه خواستند که آیات قرآنی نازل شده بر او (ص) را به یک نیروی واهی و خیالی به نام جن نسبت دهند. اتهام جنون ابتدا از سوی عقبه بن ابی‌معیط به پیامبر (ص) نسبت داده شد. قریش از هر حربه‌ای برای بدنام کردن پیامبر (ص) و کم‌اثر کردن دین او استفاده می‌کردند. از آنجا که حیات چهل‌ساله او (ص) قبل از رسالت همراه با صلح، رستگاری، امانتداری و صداقت بود، دشمنان نتوانستند تهمت‌های ملموس و متعارفی به او بزنند، لذا به جنگ روانی روی آوردند و دست به دامن تهمت‌های غیرواقعی و ناملموس، همچون کاهن، ساحر، مجنون و شاعر شدند (ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۸۴: ۱۴۲).

عرب قبل از اسلام و یا حتی مدت زمانی در صدر اسلام بر این باور بودند که هر شاعری با یک جن در ارتباط است و جنّ اوست که معانی و مفاهیم خاصی را به او القا می‌کند و بدین ترتیب باور داشتند که شاعر با عالم غیب در ارتباط است. مشرکان نیز برای اینکه مانع تأثیرپذیری مردم از آیات قرآن شوند، کلام و حیانی او را به عالم جن منتسب کردند و علاوه بر این، عرب در زمان جاهلیت معتقد بود که در هر کس نشانه‌های نجابت و آثار ذکاوت باشد، جن با او رابطه دارد و جنّیان در سرزمین عبقر سکونت دارند و همه شاعران چنین بودند که به اعتقاد آنان جنّی قصاید و اشعار را به آنان الهام و تلقین می‌کرد. به همین سبب، شاعران برجسته را با منسوب کردن به «عبقر»، «عبقری» می‌خواندند (ر.ک؛ اعشی، ۱۹۸۰م: ۹). امّا

وقتی مشرکان اتهام مجنون به پیامبر می‌زنند و ادعا می‌کنند که او با جنیان در ارتباط است و همچون دیگر شاعران، این مفاهیم از جانب یک جن به او الهام شده است، خداوند با پاسخ‌هایی قاطع‌تر و بیشتر به ردّ این اتهام می‌پردازد؛ زیرا این اتهام، جنبه الهی بودن و وحیانی بودن قرآن را هدف گرفته بود و اتهام مجنون و شاعر که تقریباً یک اتهام محسوب می‌شوند، بیشتر از سایر اتهام‌ها به عالم غیب نزدیک‌تر و برای عامه مردم بیشتر ملموس و قابل قبول بود. در سوره طور، القاب کاهن، مجنون و شاعر در کنار هم آمده‌اند، چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَدَكَّرَ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ * أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبِّصُ بِهِ رَبُّبِ الْمُنُونِ * قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ﴾ (الطور / ۲۹-۳۱)؛ یعنی؛ «پس تذکر ده که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی یا می‌گویند: شاعری است که انتظار مرگش را می‌بریم و چشم به راه بد زمانه بر اویم. بگو: منتظر باشید که من نیز با شما از منتظران هستم». البته به این اکتفا نمی‌کند، بلکه به این امر اشاره می‌کند که خود جنیان نیز از شنیدن این آیات به شگفت آمدند و متأثر از این آیات به پروردگار خود ایمان آوردند. در آیات آغازین سوره جن می‌فرماید: ﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قِرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ (الجن / ۱-۲)؛ یعنی؛ «به آنان بگو: به من وحی شده است که تنی چند از جنیان به قرآن گوش فراداشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم که به راه راست هدایت می‌کند. پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نخواهیم داد».

در اینجا به علل انتساب مجنون به پیامبر اسلام^(ص) از دیدگاه برخی مفسرین و اندیشمندان می‌پردازیم:

۱- ایزوتسو، اسلام‌شناس مشهور ژاپنی، معتقد است چون معاصرین محمد^(ص) اعتقاد داشتند او همچون شاعران، معانی و مفاهیمی را به زیباترین شیوه بیان می‌کند، بنابراین، او نیز هم چون شعرا از جنیان الهام می‌گیرد: ﴿شَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾ (الصافات/۳۶). این مطلبی است که از خود قرآن به دست می‌آید (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۲۲۰). البته علت اینکه قرآن را همچون شعر و محمد^(ص) را شاعر تلقی می‌کردند، سجع انتهای آیات قرآن بود که به زعم آنان چون شعر

می‌نمود (ر.ک؛ نیکلسون، ۱۹۶۹م: ۱۳۰). نسبت دادن جنون به پیامبر^(ص)، هنگامی که قرآن را از او می‌شنیدند، خود دلیل است بر اینکه می‌خواستند بگویند قرآن از القانات شیطان‌ها و جن است. منظور آنان از نسبت دادن جنون به پیامبر^(ص) این بود که آیه‌های قرآن ثمره استراق سمع شیاطین است که به دل پیامبر^(ص) افکنده‌اند (ر.ک؛ طبرسی، ۲۰۰۶م، ج ۱۰: ۲۱۶).

۲- علت دیگری که قابل ذکر است، علایم و نشانه‌هایی بود که هنگام نزول وحی بر پیامبر^(ص) دیده می‌شد، علایمی از درد جسمانی سخت و رنج روانی که از خود نشان می‌داد. به همین دلیل، او را شاعری مجنون می‌پنداشتند؛ یعنی مردی که در اختیار و تصرف جن بود (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۲۲۰). خود این واقعیت که قرآن پیوسته در این باب تأکید می‌کند حضرت محمد^(ص) اصلاً مجنون نیست، گواه نیرومندی است بر اینکه وضع فعلی در مکه بدان صورت بوده است. غیر از پیامبر^(ص)، آنان بین خداوند متعال و جن نیز یک ارتباط و نسبت قائل بودند: ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نِجَابًا...﴾ (الصافات / ۱۵۸)؛ یعنی؛ «آنها (مشرکان) میان او (خداوند) و جن نسبتی قائل شدند».

۳- شاید اولین علت این امر، مربوط به حکایت دیدار پیامبر^(ص) با ورقة بن نوفل پسرعموی خدیجه^(س) است. زمانی که اولین آیه بر او^(ص) نازل شد و بانو خدیجه^(س) او را رنگ‌پریده دید و از ماجرا مطلع شد، به او پیشنهاد کرد که نزد ورقة بن نوفل برود. ورقة که مسیحی شده بود، از پیامبر^(ص) پرسید آیا وقتی جبرئیل بر تو نازل شد، از تو خواست که کسی را به سوی خداوند دعوت کنی؟ فرمود: نه. او گفت: به خدا قسم! اگر تا زمان دعوت تو زنده بمانم، با تمام وجود از تو حمایت خواهم کرد. اما او قبل از دعوت رسمی پیامبر^(ص) به دین اسلام از دنیا رفت. هنگامی که کفار قریش این حکایت را شنیدند، بر سر زبان‌ها انداختند که جن بر محمد وارد شده است و او مجنون است (ر.ک؛ رازی، ۱۹۹۰م: ۷۰). البته یادآوری می‌شود که طبرسی این داستان را ساختگی و بی‌اساس می‌داند (ر.ک؛ طبرسی، ۲۰۰۶م، ج ۱۰: ۳۸۴).

۴- هنگام فرارسیدن موسم حج، گروهی از بزرگان قریش نزد ولید بن مغیره گرد آمدند. ولید به آنان گفت: ای قریش! دسته‌های عرب از نقاط مختلف به اینجا خواهند آمد و داستان این پیامبر را خواهند شنید. پس در مورد او هم‌رأی شویم تا در این زمینه با هم اختلاف نظر

نداشته باشیم. در نهایت، بزرگان قریش پیشنهادهایی چون کاهن، شاعر، مجنون و ساحر به پیامبر^(ص) دادند که در نهایت، ولید گفت: نه، به خدا قسم که او کاهن نیست. ما کاهنان را دیده‌ایم و با ورد و سجع آنان آشنا شده‌ایم و او مجنون نیست. ما مجانین را دیده‌ایم و با ورد و وسوسه‌های ایشان آشنا هستیم و او شاعر نیست. ما با شعر و انواع آن آشنا هستیم و ساحر هم نیست. اما همان بهتر است که به او نسبت ساحر دهیم، چون ساحر با سحر خود، پسر را از پدر، برادر را از برادر، زن را از شوهر و مرد را از عشیره او دور می‌کند و عامل تفرقه و جدایی است و بدین ترتیب، مردم گرد او جمع نخواهند شد و از او دوری می‌جویند (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۱۳۵۵، ج ۱: ۱۲۴-۱۲۳).

۱۰- سایر اتهام‌های مشرکان عرب به پیامبر^(ص)

۱۰-۱) کاهن

اتهام کاهن ابتدا از سوی شیبة بن ربیعة به پیامبر^(ص) نسبت داده شد (ر.ک؛ آلوسی، ۲۰۰۸م، ج ۲۷: ۳۱). وقتی به او نسبت کاهن و پیشگو را دادند، خداوند فرمود: ﴿وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ...﴾ (الحاقه/۴۲)؛ یعنی؛ «و نه گفته کاهنی است». در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿فَذَكَرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾ (الطور/۲۹)؛ یعنی؛ «پس تذکر ده که به لطف پروردگارت، تو کاهن و مجنون نیستی». زمخشری در ذیل این آیه آورده است: «در کار خود ثابت قدم باش و به این امر که تو را کاهن یا مجنون می‌خوانند، توجه نکن، چون این یک سخن باطل و متناقض است، چراکه کاهن برای پیش‌گویی خود، نیازمند درایت، هوش و زرنگی است و عقل مجنون پوشیده مانده است» (ر.ک؛ زمخشری، ۲۰۰۶م، ج ۴: ۳۱۲).

۱۰-۲) ساحر

مشرکان در برابر قرآن چاره‌ای نداشتند، جز اینکه بر ناتوانی عقل بشری در برابر قرآن تأکید نمایند و تنها راه را در این یافتند که آن را به جادوگری نسبت دهند: ﴿فَقَالَ إِنِّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ﴾ (المدثر/۲۴)؛ یعنی؛ «این (قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای

پیشینیان نیست». در واقع، این سخن اعتراف به این نکته است که قرآن کلامی معمولی نیست (ر.ک؛ یاسوف، ۱۳۸۸: ۹۳).

۳-۱۰) شاعر

از آنجا که در باور و فرهنگ جاهلی به عنوان مخاطبان اولیّه آیات قرآن، دو واژه «شاعر» و «مجنون» به نوعی لازم و ملزوم یکدیگرند، لذا ضروری می‌نماید که به جایگاه شاعر در دوره جاهلی و توانمندی‌های او در میان قبیله و چگونگی دستیابی او به این قدرت و جایگاه اشاره شود. انسان قدیم، شعر و موسیقی را با جنّ و سحر قرین می‌دانست، چراکه شاعر یا موسیقی‌دان، واحدهای صوتی ساده را در کنار هم قرار می‌دهد و آنها را با یک مجموعه زیبا و تأثیرگذار تبدیل می‌کند که تأثیری همچون تأثیر سحر و جادو و یا حتی فراتر از آن دارد (ر.ک؛ قاسمی، ۲۰۰۹م: ۱۹۱). شاعر در اجتماع عرب جاهلی مرتبه‌ای بسیار والا داشت. یک شاعر واقعی هم در جنگ و هم در صلح، سرمایه‌ای گرانبها برای قبیله خود به شمار می‌رفت. در زمان صلح، رهبر قبیله بیابان‌گرد بود و سبب آن، علم و معرفت فوق طبیعی انتقال‌یافته به وی از طریق جنّ او بود؛ گردش‌های متناوب قبیله در بیابان با تعلیم‌هایی که شَمَن شاعر برجسته قبیله می‌داد، برنامه‌ریزی می‌شد. از این نظر، در اغلب موارد، شاعر تقریباً مترادف با «قائد» و رهبر قبیله بود (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۶۲: ۲۱۸).

به نظر می‌رسد در دوره جاهلی ارتباط عمیقی بین شعر، دعا و نیایش با خدایان وجود داشت و آنچه در قرآن برای رفع اتهام شاعری از پیامبر (ص) آمده است، خود بهترین دلیل و نشانه بر این مدعاست. ارتباط و همراهی شعر، سحر و دعاها پیشگویان باعث می‌شد که آنان در آغاز دعوت آن حضرت، گاهی او را به شاعری و گاهی نیز به کاهنی و یا ساحری متهم می‌کردند و این باور حتی در دوره بعد از اسلام نیز نزد برخی از شعرا باقی مانده بود و گمان می‌کردند که یک جنّ تابع دارند (ر.ک؛ ضیف، ۱۹۶۰م: ۱۹۷-۱۹۶). ابوالنجم این اسطوره را تأیید می‌کند که هر شاعری یک شیطان دارد:

«إِنِّي وَ كُلَّ شَاعِرٍ مِّنَ الْبَشَرِ شَيْطَانُهُ أُنْتَى وَ شَيْطَانِي ذَكْرٌ»

(حمیده، ۱۹۵۶م: ۱۷۰).

یعنی؛ «هر شاعری از جنس بشر، شیطانی (جَنّی) دارد که شیطان او مؤنث است، اما من شیطانم مذکر است.

رافعی معتقد است که شعرا ادعای ارتباط با جنّ و شیطان را از کاهنان گرفته بودند، چراکه کهنات و پیشگویی بیشتر از شعر به وجود آمده بود و هر کاهنی یک همراز داشت که «رئی» یا «تابع» نامیده می شد و بعد از آنان، شعرا نیز به این شیوه عمل کردند و شیاطین یا جَنّیان خود را «راوی» نامیدند (ر.ک؛ رافعی، ۲۰۰۵، م، ج ۳: ۴۱).

عرب قدیم شاعر را فردی می دانستند که معلومات خارق العاده‌ای به او عطا شده است، چون با جن یا شیاطین ارتباط داشت. این مطلب نماینده جایگاه پرنفوذ شاعر جاهلی است. شاعر جاهلی، پیشگو و راهنمای قبیله خود در دوران صلح و قهرمان آن در روزگار جنگ بود. برای یافتن چراگاه جدید یا چاه آب به سراغ شاعر می رفتند و به فرمان او عمل می کردند. شاعر را «نبیّ الحیّ» یعنی «پیامبر قبیله» می نامیدند، چون نبی از غیب خبر می دهد و با عالم ماوراء ارتباط دارد و شاعر نیز به واسطه جن، مشابه چنین ارتباطی دارد.

در آیه ۳۱ سوره طور، کفّار در مواجهه با پیامبر^(ص) گفتند: او شاعر است. پس ما منتظر مرگ طبیعی او می نشینیم تا از دنیا برود و ما از گزند او و آیین جدید او رهایی یابیم. نکته‌ای که اینجا حائز اهمیت می باشد، اینکه آنان بر این باور بودند که اگر او شاعر باشد، ما نمی توانیم با او به مقابله بپردازیم، چون او با استفاده از قدرت بیان و شعر و نیز جایگاهش ما را رسوا می کند و شکست می دهد. پس چاره‌ای جز صبر نداریم (ر.ک؛ رازی، ۱۹۹۰، م، ج ۲۸: ۲۱۹).

ابن جریر از طریق ابن عباس روایت کرده است که وقتی قریش در دارالندوه در مورد پیامبر^(ص) تشکیل جلسه دادند، یکی از آنان پیشنهاد داد: «او را محکم ببندید و حبس کنید و منتظر باشید تا اینگونه بماند و بمیرد و هلاک شود، همان گونه که قبل از او شعرایی همچون زهیر و نابغه هلاک شدند، چون او هم مانند آنان یک شاعر است» (سیوطی، ۱۴۲۶ق: ۲۲۳). خداوند در ردّ اتهام شاعری به پیامبر^(ص) در چندین آیه پاسخ می دهد؛ از جمله این آیه که می فرماید: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ﴾ (یس / ۶۹)؛ یعنی؛ «ما هرگز شعر به او (پیامبر) نیاموختیم و شایسته او نیست (که شاعر باشد). این (کتاب

آسمانی) فقط ذکر و قرآن مبین است». در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ...﴾ (الحاقه/۴۱)؛ یعنی؛ «و این (کتاب) سخن و کلام شاعری نیست». شاعری از بزرگترین افتخارهای عرب بود، اما با وجود این، پیامبر^(ص) را به شاعری متهم می‌کردند و با این اتهام می‌خواستند نبوت پیامبر^(ص) و کلام وحی را زیر سؤال ببرند و قرآن به شدت در برابر این اتهام واکنش نشان داد و آن را تکذیب کرد و پیامبر را اساساً از شعر و شاعری مبرا دانست. شاید برای اینکه امروزه ما تصویری پسندیده از شعر داریم، به همین دلیل، زشت شمردن آن به نظر عجیب می‌رسد؛ گویی «متن» این آیات چیزی را می‌گوید که ما دریافته ایم (ر.ک؛ علوی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۸۷-۱۸۲)

۱۱- تحلیل آیات

در این بخش، ضمن ارائه آیات حاوی واژه «مجنون» و ترجمه و تحلیل آنها و ارائه معادل مناسب در هر یک از آیات، در پایان بحث به عنوان نمونه چند مورد از ترجمه‌های فارسی را برای تحلیل و مقایسه قید می‌کنیم:

۱۱-۱ ﴿يُن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَا أَنْتَ بِمَجْنُونٍ﴾ (القلم/ ۱-۲). یعنی؛

«نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند که تو به لطف پروردگارت دیوانه نیستی». اما با توجه به توضیح‌های ارائه شده در باب مجنون، ترجمه مناسب این آیه بدین ترتیب است که در این آیه خداوند پس از قسم به قلم، به عنوان ابزار ارائه کلام و بیان، خطاب به پیامبر^(ص) می‌فرماید که به لطف نعمت پروردگارت، تو مجنون نیستی و نیازی نداری که جن چیزی را به تو الهام کند.

۱۱-۲ ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (القلم/ ۵۱)؛ یعنی؛ «و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را با چشم بر زمین بزنند و می‌گفتند: او واقعاً دیوانه است، حال آنکه (قرآن) جز تذکری برای جهانیان نیست». یکی از بارزترین تناقض‌هایی که در ترجمه آیات مشاهده می‌شود، این آیه است که در ابتدای آیه می‌فرماید وقتی کفار بیان زیبا و شیوای کلام وحی را شنیدند، از روی حسادت و بدخواهی نزدیک بود که پیامبر^(ص) را چشم بزنند و در

ادامه گفتند این واقعاً یک دیوانه است؛ کسی که چنین کلام زیبا و استوار بر زبان بیاورد، منطقی به نظر نمی‌رسد که او را دیوانه بخوانند، چراکه از دیوانه انتظار دیگری می‌رود و انتظار می‌رود که کلام او آشفته، گنگ و نامفهوم باشد و قطعاً کسی نیز گوینده چنین کلامی را چشم نمی‌زند و این تناقض ناشی از فهم نادرست از واژه مجنون است که دیوانه به معنای عقل‌پریش ترجمه شده است. اما واقعیت این است که وقتی این کلام را شنیدند، از آنجا که خود اهل بلاغت و فصاحت بودند، پی بردند که این کلام نمی‌تواند از ناحیه یک بشر همچون خود آنان باشد. بنابراین، آن را به عالم جن نسبت دادند و مدعی شدند که محمد^(ص) نیز همچون دیگر شاعران یک جن دارد که این کلام زیبا و فوق بشری را به او الهام می‌کند، چراکه از فردی امی و عادی همچون خودشان انتظار چنین کلامی نمی‌رود. بلاغی در تفسیر خود در ذیل این آیه می‌گوید: «چون کافران قریش از حضرت رسول^(ص) قرآن با آن فصاحت و بلاغت را شنیدند، با نهایت تحیر گفتند: چه شده که محمد ساکت دیروز، امروز چنین قرآنی فصیح و بلیغ آورده است؟! از سویی، چون معتقد بودند که شعرای نوابغ از شیطان استمداد می‌کنند و هر شاعر نابغه‌ای شیطان خاصی دارد که بیانات او از وی سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، گروهی گفتند: محمد از شیطان الهام گرفته است که قرآن در سوره‌های دیگر این اتهام را رد کرده است و گروهی گفتند: جنتی به او ضم شده است و او از جن مدد گرفته است. لذا معنی «مجنون» مذکور در قرآن کریم، «دیوانه» نیست، بلکه کسی است که جن به او در کارها مدد می‌کند (ر.ک؛ بلاغی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۷۱).

۱۱-۳ ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ﴾ (الدخان/ ۱۴)؛ یعنی؛ «پس، از او روی برتافتند و گفتند تعلیم‌یافته‌ای دیوانه است». از آنجا که کلمه «مجنون» همراه با «معلم» آمده است، معلوم می‌شود که به زعم مشرکان، در این آیه معلم پیامبر^(ص) جن می‌باشد که پیامبر^(ص) رسالت خود را از آنان دریافت می‌کند (ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۸۴: ۱۴۴).

۱۱-۴ ﴿وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرَاهُ لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾ (الصافات/ ۳۶)؛ یعنی؛ «می‌گفتند آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم». معاصران محمد^(ص) اعتقاد داشتند او همچون شاعران، برخی معانی و مفاهیم را به زیباترین شیوه بیان می‌کند. بنابراین، او نیز همچون شعرا از جنیان الهام می‌گیرد: «شاعر مجنون». این مطلبی است که از خود قرآن به

دست می‌آید (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۲۲۰). قرآن کریم در این آیه یک تصویر قرآنی از تصوّر کافران درباره رسول الله (ص) ارائه کرده است، چراکه می‌گفتند: آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری مجنون رها کنیم (ر.ک؛ فشوان، ۱۴۰۵ق: ۱۱۲). خرمدل نیز در ذیل این آیه به تناقض موجود در آیه اشاره می‌کند؛ تناقضی که ناشی از اعطای معنای دیوانه به واژه مجنون است: «شاعر مجنون»: این سخن، ضدّ و نقیض است، چراکه شاعر برعکس دیوانه از روی اندیشه که زاده خرد است، سخن می‌گوید (ر.ک؛ خرمدل، ۱۳۸۴: ۹۳۷). آری، اگر مجنون را به معنای دیوانه و عقل‌پریش در نظر بگیریم، در این آیه تناقض دیده می‌شود. اما قطعاً اگر مجنون به معنای «فرد در ارتباط با جن» معنی شود، این تناقض نیز خودبه‌خود برطرف می‌شود. ابوحیان نیز معتقد است که در این کلام تناقض وجود دارد. چون شاعر به خاطر استفاده از معانی زیبا و قرار دادن الفاظ بدیع از فهم و مهارت بالایی برخوردار است و مجنون برخلاف این است و این دو با هم ضد و نقیض هستند (ر.ک؛ صابونی، ۲۰۰۲م، ج ۳: ۲۹).

۱۱-۵ ﴿فَذَكِّرْ مَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بَكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾ (الطّور / ۲۹)؛ یعنی؛ «پس اندرز ده که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه». زمخشری در ذیل این آیه آورده است که: در کار خود ثابت قدم باش و به این امر که تو را کاهن یا مجنون می‌خوانند، توجهی نکن چون این یک سخن باطل و متناقض است چرا که کاهن برای پیش‌گویی خود، نیازمند درایت و هوش و زرنگی است و مجنون عقلش پوشیده مانده است (زمخشری، ۲۰۰۶، ج ۴: ۳۱۲). همان‌طور که ملاحظه شد برخی از مفسران و مترجمان آمدن واژه مجنون را در کنار کلماتی چون شاعر، کاهن و ساحر را دارای تناقض می‌دانند. اما بلاغی در تفسیر خود به درستی ترجمه کرده است: «بنابراین ای پیامبر! تو مردم را به قرآن دعوت کن. پس تو قسم به نعمت پروردگارت نه کاهنی و نه جن‌زده (که از پری الهام‌گیری)».

۱۱-۶ ﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾ (التکویر / ۲۲). در سوره تکویر بعد از قسم‌های متنوع و متوالی، از جمله قسم به اختران گردان، کوه‌ها، شترهای ماده، وحوش، جان‌ها و صبح و شب با تأکید شدید می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ * ثُمَّ أَمِينٍ * وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ * وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ

* وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿التکویر/ ۲۴-۱۹﴾؛ یعنی؛ «قرآن سخن فرشته بزرگواری است نیرومند نزد خداوند عرش، بلندجایگاه است؛ آنجا هم مطاع و هم امانت‌دار است. همدم و معاشر شما مجنون نیست. قطعاً آن فرشته وحی را در افق دیده است و او در امر غیب بخیل نیست و این (قرآن) سخن شیطان رجیم نیست». علامه طباطبائی در ذیل تفسیر این آیه بعد از تحلیل و تفسیر فراوان می‌گوید: «قرآن از عارضه‌های جنون یا از تسویلات شیطانی و لشکریان او و اشرار جن نیست» (طباطبائی، ۱۹۷۳م، ج ۲۰: ۶۰).

۱۱-۷ ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ (الحجر/۶)؛ یعنی: «و گفتند ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای». در ادامه آیه می‌فرماید: ﴿لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (الحجر/۷)؛ یعنی: «اگر راست می‌گویی، چرا فرشتگان را نزد ما نمی‌آوری؟». خداوند در همین سوره در پاسخ به این اتهام آنان که قرآن از جانب جن به تو القاء شده است و خواسته آنان مبنی بر اینکه برای اثبات این ادعای خود فرشتگان را نزد ما بیاور، می‌فرماید: ﴿مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنظَرِينَ﴾ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر/۹-۸).

در ترجمه این آیات ملاحظه می‌شود که مترجمان مذکور تقریباً یک برداشت واحد از واژه مجنون دارند و آن کسی است که عقل وی پریشان شده است و اصطلاحاً به زبان فارسی به عنوان زبان مقصد، «دیوانه» شده است و همین برداشت در برخی از آیات موجب ارائه یک ترجمه متناقض می‌شود و همان‌گونه که سابقاً ذکر شد، برخی از مترجمان و یا حتی برخی از مفسران، به این تناقض اشاره کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

۱- از آنجا که همه انبیای الهی از بندگان شایسته و منتخب خداوند متعال هستند و به عنوان راهنمای قوم خود و برخی از بشریت برگزیده شده‌اند، لذا به کار بردن معادل «دیوانه» در برابر هر یک از آنان شایسته نیست، اما با توجه به عقیده و باور مردمان هم‌عصر خود، اقدام‌هایی که حضرت نوح^(ع) در جریان ساختن کشتی و ... انجام داد و حضرت موسی^(ع) در

مباحثه و مناقشه‌ای که با فرعون داشت و پرسش‌های او را به گونه‌ای دیگر پاسخ می‌داد که در علم بلاغت «اسلوب حکیم» نامیده می‌شود، می‌توانند از نگاه آنان مستحق لقب «مجنون» به معنای «دیوانه و کسی که عقل او زایل گشته» باشند. اما طبق سیره پیامبر اسلام^(ص)، او در طول حیات چهل‌ساله خویش، هرگز اقدامی که از دید معاصرین او به دور از عقل و منطق باشد، انجام نداده است. لذا مستحق چنین لقبی نمی‌باشد.

۲- با توجه به بافت درون‌زبانی آیات حاوی واژه مجنون، این لقب از جانب مشرکان و مخالفان پیامبر^(ص) به همراه کلماتی چون «کاهن، شاعر، معلم و ساحر» به کار رفته است؛ عناوینی که هر یک مستلزم هوش، ذکاوت و درایت خاصی است و همگی در جامعه آن زمان از منزلت والایی برخوردار بودند. بنابراین، بر خلاف نظر برخی از مفسرین و اکثر مترجمین، معنای دیوانه معادل مناسبی برای این واژه در آیات مذکور نمی‌باشد.

۳- واکنش‌ها و پاسخ‌های قاطع قرآن به اتهام شاعری نسبت به پیامبر^(ص)، گواه بر این مدعاست که واژه مجنون نیز همچون دیگر واژگان مجاور خود، به نوعی حاکی از یک نیروی خارق‌العاده است و یک ارتباط ماورائی دارد. با وجود اینکه شاعر در میان جامعه عرب جاهلی از جایگاه و احترام خاصی برخوردار بود، منظور آنان از این اتهام، همان ارتباط او با عالم ماورائی و عالم جن است که به نوعی جنبه وحیانی و الهی این آیات را هدف قرار داده بودند.

۴- در آیات قرآن بارها تأکید شده است که این آیات را خود ما نازل کرده‌ایم و کسی آن را به پیامبر نیاموخته و الهام نکرده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلْنَا الذُّكْرَ﴾ (الحجر / ۹) و رسول و پیام‌آور ما بزرگوار و امین است: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ﴾ و این سخن هیچ شیطانی (جنی) نیست: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾ و در نهایت، اینکه خود جنیان نیز بعد از استماع قرآن تحت تأثیر قرار گرفتند و به آن ایمان آوردند: ﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾، با کنار هم قرار دادن این

پاسخ‌های قرآنی، به اتهام‌های مشرکان نسبت به پیامبر^(ص) می‌توان به این امر پی برد که مشرکان، «مجنون» را در معنای «کسی که با جن در ارتباط است» به کار برده‌اند.

۵- بر اساس نظریه معنی در ترجمه که بر معلومات و معارف غیر لغوی کلام بسیار تأکید دارد و همزمان سیاق درون‌متنی و لغوی را در کنار سیاق برون‌متنی و فرهنگی - اجتماعی عصر نزول قرآن، تأثیرگذار می‌داند، مترجم باید کلمه را در قالب جمله و جمله را در قالب کلام ببیند و مأموریت مترجم، ترجمه لغت نیست، بلکه ترجمه یک پیام است که اگر این گونه عمل کند، دیگر با مشکلی همچون پیچیدگی متن، تناقض، تعدد معانی یا اشتراک لفظی مواجه نخواهد شد. تناقضی که برخی از مترجمین و یا حتی برخی از مفسرین به آن در پی باهم‌آیی واژه «مجنون» در کنار واژه‌های «کاهن»، «ساحر»، «معلم» و «شاعر» اشاره کرده‌اند که به نظر می‌رسد ناشی از نگاه محدود و به دور از جمله و کلام در بر گیرنده آن و عدم فهم درست از واژه «مجنون» باشد. بنابراین، مناسب‌ترین معادل برای واژه مجنون که خطاب به پیامبر اسلام^(ص) ذکر شده است، یکی از عبارات‌های «جن‌زده»، «فرد مرتبط با جن» و یا با احتیاط، خود واژه «مجنون» به همراه توضیح و تشریح لازم می‌باشد.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم. (۱۳۷۷). ترجمه محمد مهدی فولادوند. قم: دار القرآن الکریم.
- آلوسی، محمود. (۲۰۰۸ م.). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم. (بی‌تا). *لسان‌العرب*. بیروت: دار صادر.
- ابن‌هشام، عبدالملک. (۲۰۰۹ م.). *السيرة النبویة*. بیروت: دار ابن حزم.
- اعشی، میمون بن قیس. (۱۹۸۰ م.). *دیوان الأعشی*. تقدیم فوزی خلیل عطوی. بیروت: دار صعب.
- امبارو، ارتادو آل‌بیر. (۲۰۰۷ م.). *الترجمة و نظریاتہا*. ترجمه علی ابراهیم المنوفی. القاهرة: المركز القومي للترجمة.
- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۶۱). *خدا و انسان در قرآن*. ترجمه احمد آرام. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بلاغی، عبدالحجت. (۱۳۸۶). *حجة التفسیر و بلاغ الإکسیر*. قم: چاپخانه حکمت.

پهلوان‌نژاد، محمدرضا و شراره سادات سرسرایی. (۱۳۹۰). «معادل‌یابی واژگان قرآنی در پرتو روابط موجود در نظریه شبکه معنایی». *مجله مطالعات اسلامی، علوم قرآن و حدیث*. سال ۴۳. شماره ۸۶/۳. مشهد: دانشگاه فردوسی. صص ۹-۴۴.

پالمر، فرانک. (۱۳۶۶). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*. ترجمه کورش صفوی. تهران: کتاب‌ماد. جرجانی، عبدالقاهر. (۲۰۰۱ م.). *دلائل الإعجاز فی علم المعانی*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

حمیده، عبدالرزاق. (۱۹۵۶ م.). *شیاطین الشعراء*. القاهرة: مكتبة الأنجلو.

خالدی، صلاح عبدالفتاح. (۲۰۰۸ م.). *البيان فی اعجاز القرآن*. عمان: دار عمار.

خرمدل، مصطفی. (۱۳۸۴). *تفسیر نور*. تهران: نشر احسان.

رازی، فخرالدین. (۱۹۹۰ م.). *التفسیر الكبير*. ج ۳. بیروت: دارالکتب العلمیه.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۴۲۷ ق.). *مفردات الفاظ القرآن*. قم: طلیعة النور.

رافعی، مصطفی صادق. (۲۰۰۵ م.). *تاریخ آداب العرب*. بیروت: دارالکتاب العربی.

رضا، محمد. (۲۰۰۲ م.). *محمّد (ص)*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

زمخشری، محمود بن عمر. (۲۰۰۶ م.). *الکشاف*. بیروت: دارالکتاب العربی.

سامرائی، فاضل بن صالح. (۲۰۰۶ م.). *التعبیر القرآنی*. عمان: دار عمار.

سبحانی، جعفر. (۱۳۸۴). *مفاهیم القرآن*. ج ۷. قم: موسسه الإمام الصادق^(ع).

سیوطی، جلال‌الدین. (۴۲۶ ق.). *لباب التّقول فی أسباب التّزول*. بیروت: دارالکتاب العربی.

الشّیدی، فاطمه. (۲۰۱۱ م.). *المعنی خارج النص*. دمشق: دار نینوی.

صابونی، محمدعلی. (۲۰۰۲ م.). *صفوة التفاسیر*. ج ۲. بیروت: دار و مكتبة الهلال.

صالح، صبحی. (۱۳۸۵ ق.). *مباحث فی علوم القرآن*. بیروت: دار العلم للملایین.

ضیف، شوقی. (۱۹۶۰ م.). *تاریخ الأدب العربی (العصر الجاهلی)*. القاهرة: دار المعارف.

طباطبائی، محمدحسین. (۱۹۷۳ م.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار الأعلمی.

طبرسی، فضل بن حسن. (۲۰۰۶ م.). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار المرتضی.

العبد، محمد. (۱۳۹۱). *پژوهشی در ساختار معناشناسی قرآن*. ترجمه رقیه رستم‌پور. تهران: امیر کبیر.

عبدالباقی، محمدفؤاد. (۱۳۸۶). *المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم*. تهران: انتشارات اسلامی.

- العزب، محمد. (۲۰۰۶ م.). *اشکالیات ترجمة معانى القرآن الكريم*. القاهرة: نهضة مصر.
- علوی‌نژاد، سید حیدر. (۱۳۸۲). «پیامبر شاعر نیست». *پژوهش‌های قرآنی*. شماره ۳۳. مشهد: مرکز پژوهش‌های علوم اسلامی انسانی. صص ۱۸۰-۲۰۷.
- فتاحی‌زاده، فتحیه و فاطمه نظری. (۱۳۹۰). «معناشناسی الفاظ قرآن در تفسیر مجمع‌البیان». *مطالعات قرآن و حدیث*. سال پنجم. شماره اول. تهران: دانشگاه امام صادق^(ع).
- فشوان، محمد سعد. (۱۴۰۵ ق.). *الدین والأخلاق فی الشعر*. القاهرة: مكتبة الكليات الأزهرية.
- قاسمی، علی. (۲۰۰۹ م.). *الترجمة وأدواتها*. بیروت: مكتبة لبنان ناشرون.
- قرائتی، محسن. (۱۳۷۴). *تفسیر نور*. قم: مؤسسه در راه حق.
- قلی‌زاده، حیدر. (۱۳۸۰). *مشکلات ساختاری ترجمه قرآن کریم*. تبریز: مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی انسانی.
- لودریر، ماریان و دانیکا سیلیسکوویچ. (۲۰۰۹ م.). *التأویل سبيلا إلى الترجمة*. ترجمه فائزه قاسم. بیروت: المنظمة العربية للترجمة.
- محمد، محمد یونس علی. (۲۰۰۷ م.). *المعنى و ظلال المعنى*. بیروت: دار المدار الإسلامی.
- ناصر، مصطفی. (بی‌تا). *نظریة المعنى فی النقد العربی*. بیروت: دار الأندلس.
- نویری، شهاب‌الدین. (۲۰۰۴ م.). *نهاية الأرب فی فنون الأدب*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- نیکلسون، رینولد. (۱۹۶۹ م.). *تاریخ العرب الادبی فی الجاهلیة و صدر الاسلام*. ترجمه صفا خلوصی. بیروت: دار المعارف.
- همایی، غلامعلی. (۱۳۸۳). *واژه‌شناسی قرآن مجید*. قم: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.
- یاسوف، احمد. (۱۳۸۸). *زیبایی واژگان قرآن*. ترجمه سید حسین سیدی. تهران: نشر سخن.
- یزدی، علی محمد. (۱۳۹۲). *روش بیان قرآن*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.